

معنا و مفهوم فرهنگ عمومی در پرتو مفهوم جهان‌های ممکن

مرتضی گوهری پور^۱

چکیده

برای ارائه تعریفی از مفهوم فرهنگ عمومی تلاش‌های زیادی شده است. با وجود این، هنوز هم بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران با پیچیدگی‌های زیادی درباره مفهوم، مصداق و مسائل فرهنگ عمومی روبه‌رو هستند که دلایلی چند دارد. یکی اینکه در کتاب‌های جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی مفهوم فرهنگ از مفاهیم دیگر روشن و متمایز نیست. دیگر اینکه تلقی روشنی از مفهوم «عمومی» وجود ندارد. اگر چند گام به عقب برگردیم و به مسائل فلسفی فرهنگ توجه کنیم، مشکلات دیگری خودنمایی می‌کنند. یکی از این مشکلات بی‌توجهی به ویژگی‌های فلسفی و منطقی مفاهیم است. امروزه مفاهیم اساسی متعددی در ادبیات مباحث جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی به کار می‌رود که هم تعریف و ارائه تلقی روشنی از آن و هم حوزه‌های کارکرد و تعیین مصداق آن عرصه مناقشات نظری فراوانی شده است. ضروری است با نگاهی فارغ از عرصه مناقشات علمی جامعه‌شناسان، فرهنگ‌شناسان و مردم‌شناسان مفهوم فرهنگ و فرهنگ عمومی را واکاوی کرد. این مقاله تلاشی فلسفی است برای نشان دادن این امر که اگر نگاهی فلسفی‌تر و اندیشه‌ای عمیق‌تر درباره مفهوم فرهنگ و به تبع آن فرهنگ عمومی وجود داشت شاید برخی از گره‌های کور این کلاف پیچیده باز شده بود.

کلید واژه‌ها

فرهنگ، فرهنگ عمومی، تحلیل مفهومی، صفات ممکن، جهان‌های ممکن

^۱ عضو گروه فرهنگ عمومی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

مقدمه

ژان فرانسوا دوریته در کتاب فرهنگ از جهان شمول و همگانی تا فردی و خاص در مقاله مهم و اثرگذار درباره منشأ فرهنگ تصویری ارائه می‌کند که با همه تعاریف موجود تفاوتی اساسی دارد. در حالی که در همه تعاریف موجود، مفهوم جامعه محور تعریف است و تصور فرهنگ بدون وجود جامعه بی معنی است، او فرهنگ را در میان انسان‌های اولیه‌ای جست‌وجو می‌کند که اگر به شکل گروهی زندگی می‌کردند تعداد آن‌ها شاید کمتر از انگشتان یک دست بود. او بحث را با اشاره به رمان چرا من پدرم را خوردم اثر روی لوئیس آغاز می‌کند. رمانی که سعی دارد تا شکل‌گیری فرهنگ را در انسان‌های اولیه تبیین کند. دوریته این کتاب را پاسخی خنده‌دار به یک معمای بزرگ علمی می‌داند. این معمای بزرگ از این قرار است که کی، چگونه و چرا انسان‌نمایی که در جنگل‌های افریقا زندگی می‌کرد ناگهان به فکر ساختن ابزار، اختراع زبان و بالاخره هنر، مذهب و قوانین اجتماعی پرداخت و به نوع کاملاً خاصی تبدیل شد؟ او اظهار می‌کند که با بهره‌گیری از بایگانی باستان‌شناسی، استخوان‌های فسیل‌شده، ابزارهای سنگی تراشیده شده، آثار اجاق، قبرستان و نقاشی‌های صخره‌ای و تعیین قدمت هرچه دقیق‌تر آن‌ها، دوباره‌سازی خطوط اصلی تبار انسانی و چگونگی انسان شدن را ممکن کرده است. اما این داده‌ها چیز زیادی درباره توانایی مغز انسان پیش از تاریخ در اختیار قرار نمی‌دهد. درباره فرهنگ آن‌ها چه می‌توان گفت یا چه تصویری می‌توان داشت؟ مثلاً چرا خلاً دو میلیون‌ساله‌ای میان نخستین ابزارها و نخستین آثار هنری وجود دارد؟ اندیشه نمادین و زبان در چه زمانی پیدا شد؟ دوریته معتقد است که داده‌های جدید باستان‌شناسی شناختی، روان‌شناسی تکامل‌گرایانه، نژادشناسی و علوم روان امکان صورت‌بندی داستان پیدایش فرهنگ را در تاریخ انسان فراهم کرده‌اند.

امروزه برخی بیان می‌کنند که انسان «حیوان فرهنگی» است و حتی این تعریف را از تعریف سنتی «حیوان ناطق» دقیق‌تر و رساتر می‌دانند و بیان می‌کنند که تعریف سنتی

انسان جنبه اجتماعی رفتار او را دربرنمی‌گیرد (شریعتمداری، 1362: 29). فرهنگ همواره در رابطه با جامعه تعریف شده است. اگر انسانی به دور از جامعه زندگی کند، دارای فرهنگ نیست و بر اساس تعریف فوق نمی‌توان او را انسان دانست. این تعریف ممکن است مانع باشد و در دامنه آن هیچ حیوانی وجود نداشته باشد، اما ضرورتاً شامل همه انسان‌ها نمی‌شود. ممکن است فردی از انسان‌ها به دور از جامعه زندگی کرده باشد و در عین حال واجد تمام ویژگی‌های انسان باشد، چنین فردی نمی‌داند در جامعه چگونه باید زندگی کرد. دوریته با مطالعه درباره منشأ فرهنگ این نکته را بیان می‌کند که موجودی به نام انسان وجود داشته که فرهنگ، رفته‌رفته، در او شکل گرفته است. تعریف مفهوم باید بتواند آن را در میان سایر مفاهیم و معقولات، مشخص و متمایز کند. چگونه می‌توان تا زمانی که اختلاف نظرهای اساسی و مناقشات جدی درباره مفهوم فرهنگ وجود دارد، تعریف انسان حیوان فرهنگی را درست و دقیق دانست؟ همچنین بر اساس متون موثق ادیان ابراهیمی، حضرت آدم (ع) و حوا منشأ همه انسان‌های امروزی بوده‌اند که روشی برای زندگی، اندیشه و نگرش‌هایی درباره جهان داشته‌اند؛ همچنین نظامی از ارزش‌ها داشته‌اند که براساس آن، امور را به خوب و بد متصف می‌کردند. براساس تعاریف موجود این امور اجزا فرهنگ هستند و لذا نمی‌توان مدعی شد که حضرت آدم (ع) و حوا فاقد فرهنگ بوده‌اند. به بیان دیگر، تعریف فرهنگ بر محور مفهوم جامعه دقیق نیست چون ما را در تعیین حوزه کاربرد و مصادیق آن دچار ابهام می‌کند. بررسی مفهوم فرهنگ و تعاریف آن برای دستیابی به تعریفی دقیق ضروری است.

تعریف فرهنگ

یکی از تعاریف مهم فرهنگ تعریف تایلر است. با آنکه نقدهایی به تعریف تایلر وارد شده است، معمولاً در بیشتر کتاب‌ها و پژوهش‌ها محل ارجاع است. به نظر تایلر

فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد عضو جامعه، از جامعه خود فرا می‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد (روح‌الامینی، 1368: 17). تعریف دیگر از گی روشه است. از نظر او فرهنگ مجموعه به‌هم پیوسته‌ای از اندیشه‌ها و احساسات و اعمال کم‌وبیش صریحی است که بیشتر افراد گروه پذیرفته‌اند و برای اینکه این افراد، گروهی معین و مشخص را تشکیل دهند لازم است که آن مجموعه به‌هم پیوسته، عینی و سمبلیک، مراعات شود (همان: 18). از نظر سایپر فرهنگ شامل انواع مدل‌های اجتماعی رفتار است که به وسیله همه یا بیشتر اعضای گروه جامعه عمل به خود می‌پوشد و جامعه در حقیقت اصطلاحی فرهنگی است که افراد به نسبت روابطی که با یکدیگر دارند برای بیان بعضی از صور رفتارهای خود به کار می‌برند (همان). رالف لیتون فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: فرهنگ ترکیبی از رفتار کسب شده است که به وسیله اعضای جامعه معینی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و میان افراد مشترک است (وثوقی و نیک‌خلق، 1370: 118). به نظر کلارک ویسلر تمام واقعیت‌های اجتماعی به گسترده‌ترین معنای آن مانند زبان، زناشویی، نظام مالکیت، ادب، مصنوعات، و هنر جزء فرهنگ به‌شمار می‌رود (همان: 117). از نظر ساموئل کینگ فرهنگ مجموعه مساعی بشر برای تطابق با محیط و اصلاح امور زندگی است (محسنی، 1374: 204). ساموئل بارنز¹ فرهنگ را مجموعه‌ای از اعتقادات و باورها دانسته است که در اثر کوشش‌های گروه معینی در فائق آمدن بر مسائل انطباق بیرونی و وحدت درونی گسترش می‌یابد. از نظر ژان فرانسوا لیوتار فرهنگ عرصه تحول، تبدیل و مناقشه است (به نقل از نودری، 1379: 208). کالوین شراگ، فیلسوف معاصر آمریکایی، عرصه‌های مهم فرهنگ را علم،

1. تعاریفی که پس از این به بعد بیان شده است به نقل از مقاله «مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام» تألیف دکتر محمد رحیم عبوضی است.

اخلاق، هنر و دین معرفی کرده است (به نقل از شراگ، 1997: 75). سوروکین در تحلیلی نظری پدیده‌ها را به غیرارگانیک، ارگانیک و سوپرارگانیک تقسیم کرده است. از نظر او پدیده‌های غیرارگانیک تنها از عاملی فیزیکی - شیمیایی تشکیل شده‌اند، در حالی که پدیده‌های ارگانیک علاوه بر آن عامل حیاتی نیز دارند. در پدیده‌های سوپرارگانیک علاوه بر دو عامل فیزیکی - حیاتی، عامل مجرد معنا نیز اضافه می‌شود. این عامل معنا که در سرنوشت پدیده‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، همان عامل فرهنگی است. از نظر او هیچ پدیده فرهنگی، فاقد معنا نیست (به نقل از سوروکین، 1977: 225 - 223). تری ایگلتون براساس نظرات هورکهایمر و آدورنو که برای بررسی فرهنگ در تحلیلی علمی، فرهنگ مسلط غرب را در قالب صنعت فرهنگ‌سازی بررسی کرده‌اند، سه جنبه را برای منازعات فرهنگی لحاظ کرده است که عبارتند از فرهنگ به منزله مدنیت، هویت، و امر تجاری یا پست‌مدرن (به نقل از ایگلتون، 1980: 198). گرهارد لنسکی و جین لنسکی با بهره‌گیری از جامعه‌شناسی کلان، بر نظام‌های نمادین تأکید کرده‌اند که فرهنگ عبارت است از مجموع نظام‌های نمادین جامعه و اطلاعات و پیام‌های مستقر در آن‌ها. آن‌ها یادآور شده‌اند که پاره‌ای از مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان، رفتارها و مصنوعات افراد جامعه را نیز در تعریف فرهنگ گنجانده‌اند، ولی بهتر است که این گونه عوامل را جزو فرآورده‌های فرهنگی قلمداد کنیم. میلتون سینگر نیز در مقاله‌اش در *دایرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی خاطر نشان می‌کند که در مباحث و مقولات مربوط به تعریف و تحلیل فرهنگ، رفتارها و روابط اجتماعی مشهود، یعنی ساختار اجتماعی و مصنوعات و فرآورده‌های هنری دیگر خودبه‌خود جزء عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ به شمار نمی‌روند (به نقل از لنسکی، 1969: 25 - 24). به نظر شریعتمداری فرهنگ جامعه عبارت است از افکار، عقاید، آرزوها، مهارت‌ها، ابزار و وسایل، امور مربوط به زیبایی و کارهای هنری، آداب و رسوم و مؤسساتی که افراد اجتماع در میان آن‌ها تولد یافته‌اند و رشد می‌کنند (شریعتمداری، 1380: 28).*

تعاریف گفته شده تعدادی از تعاریف رایج فرهنگ از منظر جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی است. نمی‌توان با تحلیل این تعاریف، به دلیل مبانی و مفروضات موجود در آن‌ها، به تعریفی که جامع باشد، دست یافت. با تأمل مشخص می‌شود که در همه تعاریف مفهوم جامعه مفهومی محوری است. بر هر یک از آن‌ها اشکالاتی وارد شده است. مثلاً یکی از اشکالاتی که بر تعریف تایلر از فرهنگ وارد است این است که او سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی را از مفهوم کلی فرهنگ متمایز نمی‌سازد و در نهایت این تعریف به فرهنگ کلیت بسیار می‌دهد (محسنی، 1386: 23). اما مشکل اساسی‌تری در تعریف تایلر وجود دارد، که بر اساس آن نمی‌توان میان مفهوم فرهنگ و تمدن تمایزی گذاشت، این است که او فرهنگ و تمدن را مترادف یکدیگر به کار می‌برد (روح‌الامینی، 1368: 48). اما مفهوم فرهنگ و تمدن تفاوت‌هایی دارند که نمی‌توان آن‌ها را مترادف با یکدیگر به کار برد. مفهوم تمدن (برخلاف واژه فرهنگ) از همان ابتدای ظهور بازگوکننده فرایند، هدف و مرحله‌ای از توسعه بود و به دلیل اینکه دیگر نمی‌توان ادعا کرد که هنوز گروه‌های غیرتمدن و یا برکنار از تأثیر تمدن روی زمین وجود دارد، در چند دهه گذشته از کاربرد واژه تمدن در متون جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی کاسته شده است. این گرایش تا حدی است که در اغلب متون جاری تقریباً ذکری از تمدن به میان نمی‌آید. باید خاطر نشان کرد که به رغم رابطه نزدیکی که میان فرهنگ و تمدن وجود دارد، این دو مفهوم متفاوت از یکدیگر هستند و به این تفاوت در قلمرو رشته‌های ادبیات و فلسفه به خوبی اشاره شده است. به تعبیر سوروکین، فرهنگ یک نظام علمی پرمفهوم است و حال آنکه تمدن دربرگیرنده روش‌هاست (محسنی، 1386: 39 - 37). به نظر مک ایور فرهنگ معادل است با بیان حالات زندگی (ایدئولوژی، دین، ادبیات) و تمدن عبارت است از تشکیل جامعه و نظام و نظارت شرایط اجتماعی (تکنیک‌ها، سازمان‌های اجتماعی). کروبر فرهنگ را به ارزش‌های اجتماعی و تمدن را به واقعیت‌های اجتماعی مرتبط می‌داند (روح‌الامینی، 1368: 49). اما تفاوت مفهوم تمدن و فرهنگ بیش از این مواردی است که بیان شد.

مفهوم تمدن را نمی‌توان فارغ از مفهوم جامعه و شهرنشینی و روابط جوامع بزرگ انسانی تعریف کرد، در حالی که مفهوم فرهنگ چنین نیست. به نوعی می‌توان گفت که تمدن بیشتر قالب صوری زندگی اجتماعی است و فرهنگ محتوای این قالب‌های صوری را تشکیل می‌دهد. مثلاً آثاری در حفاری‌ها به دست می‌آید که نشان می‌دهد تمدن گذشته چگونه بوده است و چه اشکال و قالب‌های اجتماعی در آن وجود داشته است. در تحلیل‌های ثانوی شاید بتوان برخی از اجزاء فرهنگ آن تمدن را نیز حدس زد. با حفاری می‌توان فهمید که در یک تمدن آموزش عمومی و مدرسه‌ای وجود داشته است یا نه؛ اما نمی‌توان فهمید که آیا در آن تمدن راستگویی به شکل عام در رفتار مردم وجود داشته است یا خیر. همچنین، می‌توان فهمید که مردم آن دوران در چه ظرفی غذا می‌خوردند، اما نمی‌توان با دقت و صحت مشخص کرد که چه غذاهایی و چند وعده می‌خوردند. به بیان دیگر، تحلیل آثار به دست آمده از حفاری تمدن‌هایی که از بین رفته‌اند نمی‌تواند بیانگر فرهنگ مردم آن دوران باشد و بدون مراجعه به تاریخ‌نگاری‌های مربوط به آن دوران و دانش‌های دیگر اظهارنظر درباره فرهنگ ممکن نیست. حتی با مراجعه به تاریخ‌های کنار آثار به دست آمده از تمدن‌های گذشته نمی‌توان درباره فرهنگ آن دوران اظهارنظرهای درستی داشت. خلط مفهوم تمدن با فرهنگ سبب بروز تلقی‌های نادرستی از این مفاهیم می‌شود و در تعیین مصادیق افراد را دچار ابهام می‌کند. در تعریف تایلر نکته مهمی وجود دارد؛ تایلر بیان می‌کند فرهنگ آن اموری است که فرد از جامعه خود فرامی‌گیرد، یعنی اگر فرد در جامعه دیگری باشد امور دیگری را فرا می‌گیرد و فرهنگ دیگری پیدا می‌کند. بیان دقیق تایلر نشان‌دهنده این است که فرهنگ امری ذاتی نیست، بلکه به زمان مکان انسان مربوط است. همچنین در تعریف تایلر فرهنگ هم در فرد و هم در جامعه بررسی شدنی است. در تعریف گی روشه «به هم پیوسته بودن» اندیشه‌ها، احساسات و اعمال مبهم است و مشخص نیست که اندیشه‌ها، احساسات و اعمال چگونه به هم پیوسته‌اند. به هم پیوستگی در فرد ممکن

است تا حدودی توضیح‌دانی باشد، اما به هم‌پیوسته بودن اندیشه‌ها، احساسات و اعمال افراد در جامعه به سادگی توضیح‌دانی و اثبات‌شدنی نیست. با این تعریف وقتی درباره فرهنگ گروهی از انسان‌ها سخن می‌گوییم، از اموری که مشترک میان همه افراد آن گروه صحبت می‌کنیم. در این تعریف فرهنگ چیزی است که بر اساس آن می‌توان گروهی از انسان‌ها را از گروه دیگر متمایز و متعین کرد. هر فردی اندیشه‌ها، احساسات و اعمال مخصوص خود را دارد. براساس تعریف گوی روشه مجموعه‌ای از این اندیشه‌ها، احساسات و اعمال که در گروهی از انسان‌ها به هم پیوسته است، فرهنگ آن گروه است. براساس این تعریف برای یک فرد نمی‌توان قائل به فرهنگ بود و صرفاً در پیوستگی فرد با گروهی از انسان‌ها می‌توان مفهوم فرهنگ را به کار برد. همچنین نمی‌توان تمایز قاطعی میان جامعه و فرهنگ قائل شد. برای جلوگیری از اطاله کلام، تحلیل تعاریف دیگر به خوانندگان واگذار می‌شود.

در نوشته‌های غیرعلمی و معمولاً در مجلات و روزنامه‌ها تلقی‌هایی از فرهنگ وجود دارد که به سبب دامنه مخاطبان، تأثیر بیشتری دارد و در عین حال باعث بروز ابهاماتی درباره مفهوم فرهنگ می‌شود. برای نمونه در یکی از روزنامه‌ها مطالبی نوشته است که بیانگر تلقی خاصی از فرهنگ است: «انقلاب اسلامی فرهنگ و تمدن حقیقی را برای جهانیان به ارمغان آورد. این تمدن در تمام زمینه‌های سیاست، حقوق بشر و اخلاق، با فرهنگ و تمدن غرب تفاوت اساسی دارد. به هر حال، هرکس فرهنگ انقلاب اسلامی را الگوی خود قرار دهد، حتماً پیروز خواهد شد. طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها، نشانه حضور ایران در سطح جهانی و پاسخی به جنگ تمدن‌ها است که صهیونیست‌ها آن را در آمریکا مطرح کردند» (کیهان، 1377: 16). روزنامه برخلاف کتب درسی و دانشگاهی که کاربرد آن‌ها محدود به دانش‌آموزان و دانشجویان است، استفاده‌عام‌تری دارد و بیشتر در دسترس عموم مردم قرار دارد؛ به همین دلیل دامنه تأثیر آن بیشتر است. در این جملات دو نکته کلیدی بیان شده است: اول اینکه فرهنگ

ایران در دوران بعد از انقلاب اسلامی با فرهنگ غرب تفاوت اساسی دارد و دیگر اینکه انقلاب اسلامی ایران، فرهنگ و تمدن حقیقی را برای جهانیان به ارمغان آورده است. با تأمل در نکته اول چنین به نظر می‌رسد که درباره ماهیت چیزی اظهار نظر شده است که در ایران و غرب به طور کلی متفاوت است. به بیان دیگر، درباره چیزی سخن گفته شده که ماهیت آن تابع زمان و مکان است. در جمله دوم اظهار نظر دیگری شده است که نظر اول را نقض می‌کند. بیان شده است که باید فرهنگ و تمدن حقیقی را در انقلاب اسلامی ایران جست‌وجو کرد. نتیجه سخن این است که فرهنگ حقیقی دارد فراتر از مکان و زمان و تفاوت فرهنگ غرب و انقلاب اسلامی در همان حقیقت فرازمانی و فرامکانی نهفته است.

باید دانست مشکلات تعریف یا بیان یک تلقی از «مفهوم فرهنگ عمومی» بیش از «مفهوم فرهنگ» است؛ زیرا مفهوم فرهنگ عمومی علاوه بر پیچیدگی‌های مفهوم فرهنگ قید «عمومی» نیز دارد و وجود همین قید منشأ مناقشات فراوانی بوده است. برای فرهنگ و فرهنگ عمومی تعاریف گوناگون و متنوعی بیان شده است؛ حتی کتاب‌ها و تحقیقاتی به زبان فارسی وجود دارد که به مفهوم فرهنگ و تعریف آن پرداخته‌اند و تعاریف جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و روانشناسان از فرهنگ جمع‌آوری کرده‌اند.¹ با وجود این، تعاریف موجود از فرهنگ به آنچه در این کتاب‌ها آمده است محدود نیست و صاحب‌نظران بیان کرده‌اند که تعاریف فرهنگ ظاهراً به دوپست، سیصد و حتی بیشتر می‌رسد (روح‌الامینی، 1379: 17).

واقعیت این است که نمی‌توان فارغ از بررسی ویژگی‌های مفهوم فرهنگ، معنا و مصداق آن به ویژگی‌های مفهوم فرهنگ عمومی، معنا، مصداق و مسائل آن پرداخت. این در حالی است که اصطلاحات دیگری از قبیل فرهنگ مردم²، فرهنگ مردم‌پسند³،

1. برای نمونه کتاب تعریف و مفهوم فرهنگ، داریوش آشوری، انتشارات مرکز اسناد فرهنگی آسیا، 1357 و پژوهش تعریف فرهنگ و فرهنگ عمومی، مرتضی عباس‌زادگان، دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، 1376.

2. Popular Culture

3. Folklore

فرهنگ بومی، فرهنگ ملی، فرهنگ نخبگان و فرهنگ جهانی و مانند آن وجود دارد که ممکن است بتواند هم در وضوح و تمایز و هم در ابهام مفهوم فرهنگ و فرهنگ عمومی نقش داشته باشد¹. تحلیل فلسفی و منطقی مفهوم فرهنگ و بررسی ویژگی‌های آن مفهوم از یک سو و مقایسه آن با ویژگی‌های مفاهیم مشابه همراه با تحلیل مفاهیم مترادف و متقابل آن از سوی دیگر، تا حدود زیادی ابهام موجود را می‌زداید و برای ارائه تلقی روشنی از این مفهوم معیارهای مناسبی را در اختیار می‌گذارد.

انواع تعریف

تعریف انواع گوناگونی دارد. در یک تقسیم‌بندی دست‌کم پنج نوع تعریف داریم: تصریحی²، معجمی³، تدقیقی⁴، نظری⁵، و اقناعی⁶. هریک آن‌ها کاربرد مشخصی دارند. تعریف‌های تصریحی «تعریف برای نخستین بار» هستند. تعریف معجمی معمولاً کاربردهای تثبیت‌شده‌ای از مفهوم را که در کتاب‌های لغت آمده است، ارائه می‌کند.

نوع دیگری از تعریف، تعریف تدقیقی است که در مواقعی به کار برده می‌شود که با تعدد معانی برای یک مفهوم مواجه هستیم و کاربرد آن مبهم است. مثلاً ما با تعاریف گوناگون و کاربردهای گوناگونی از مفهوم فرهنگ آشنا هستیم، اما به تعاریف دقیق‌تری نیاز داریم. این تعریف دقیق ممکن است صرفاً به شکل نظری انجام شود و یا ترکیبی از

1. همواره چنین نیست که با وجود ابهام در مفهوم و مصداق، ترکیب آن مفهوم با مفاهیم دیگر ابهام را بیشتر کند. معمولاً ابهام بیشتر در برخی از زمینه‌ها با وضوح در زمینه‌های دیگر همراه است. در خصوص مفهوم فرهنگ نیز چنین است. مثلاً ترکیباتی چون «فرهنگ کارگری»، «فرهنگ شهروندی»، «فرهنگ روستایی» نشان می‌دهند فرهنگ چیزی است که می‌توان بر اساس آن یا اجزاء آن، گروه‌های گوناگون انسانی را از هم متمایز کرد. مثلاً «شهروندان» و «روستائیان» را در برخی از اجزاء فرهنگ از هم تفکیک کرد. در ادامه مقاله بحث دقیق‌تری در این باره خواهد آمد.

2. Stipulative Definitions
3. Lexical Definitions
4. Précising Definitions
5. Theoretical Definitions
6. Persuasive Definitions

کاربردهای عملی مفهوم و دقت نظری در تعریف باشد.

نوع دیگر تعریف نظری است. تعریف نظری در چارچوب و بر اساس دیدگاه بیان می‌شود. مثلاً فیزیکدان‌ها در گذشته و بر اساس دیدگاه‌های آن دوران تعریفی از گرما داشته‌اند و در چارچوب دیدگاه‌های امروزی تعریف متفاوتی بیان می‌شود.

تعریف اقناعی از حوزه تعریف دقیق علمی و منطقی تا حدود زیادی خارج می‌شود و سعی تعریف‌کننده این است تا با تأثیرگذاری بر عواطف و احساسات افراد مناقشات را رفع و نظر خود را غالب کند. این نحوه تعریف در بحث‌های سیاسی یا بحث‌هایی که اهداف سیاسی در بروز و شکل‌گیری آن‌ها دخیل بوده است، کاربرد فراوان دارد.

در تقسیم‌بندی دیگری انواع تعریف را می‌توان در دو گروه «تعاریف مصداقی» و «تعاریف مفهومی» تقسیم کرد. در تعریف مصداقی یا مدلولی¹ برای مشخص کردن یک لفظ سعی می‌شود دامنه مصداقی آن مشخص شود. در این نوع تعریف نمی‌توان تفاوت معنایی دو لفظ را تبیین کرد. در تعریف مفهومی یا مضمونی² رابطه معنایی مهم است و دایره مصداقی به تبع وضوح بخشیدن و متمایز کردن یک مفهوم از سایر مفاهیم مشخص می‌شود. این تعریف به سه نوع «تعریف مترادفی»³، «تعریف عملیاتی»⁴ و «تعریف تحلیلی»⁵ تقسیم می‌شود. در تعریف مترادفی از تعدادی از الفاظ و عبارات‌های مترادف با لفظ مورد نظر استفاده می‌شود که معمولاً کاربردهای یکسان یا مشابهی دارند. این نوع تعریف معمولاً مختص لغت‌نامه‌هاست. تعریف دیگر که بیشتر در علوم کاربرد دارد، تعریف عملیاتی است. در این تعریف نتایج حاصل از کاربرد چیزی مورد نظر است و معمولاً چنین شکلی دارد: «الف چیزی است که با اجرای آزمون ب نتیجه ج را به دست دهد». مثلاً اگر در تعریف فرهنگ چنین گفته شود: «مجموعه ویژگی‌هایی

1. Extensional or Denotative Definitions

2. Intentional or Connotative Definitions

3. Synonymous Definitions

4. Operational Definitions

5. Analytic Definitions

است که از راه بررسی آن‌ها می‌توان جامعه‌ای را از جامعه دیگر متمایز کرد¹. این تعریف در علوم گوناگون کاربرد وسیعی دارد. تعریف تحلیلی تعریف به «جنس» و «فصل» است که آن را تعریف به تقسیم نیز می‌نامند. اساس آن مبتنی بر این اصل است که هر شیئی صفات گوناگونی دارد که برخی از این صفات با اشیای دیگر مشترک است و برخی از این صفات منحصر به خود شیء است. با این تعریف یک شیء را می‌توان به طور دقیق در میان اشیای دیگر مشخص کرد؛ هم به اشتراکات آن با دیگر اشیا اشاره کرد و هم افتراقاتش. این رایج‌ترین و در عین حال دقیق‌ترین روش تعریف است که باید در آن شرایطی را رعایت کرد. از جمله اینکه تعریف باید جامع باشد، یعنی تمامی موارد و مصادیق را شامل شود. همچنین مانع باشد، یعنی مواردی را که در دایره مصادیق نیستند شامل نشود و آن‌ها را کنار بگذارد. دیگر اینکه واضح باشد و به تشبیه و استعاره و مجاز متوسل نشود. دیگر اینکه تعریف دوری² نباشد. در نهایت سلبی نباشد، یعنی اگر می‌توان از مفاهیم ایجابی استفاده کرد کاربرد مفاهیم سلبی جایز نیست؛ مگر اینکه مفهومی که می‌خواهیم تعریف کنیم خود از مفاهیم سلبی باشد. در منطق قدیم تعریف بر چهار قسم است: یا به حد است یا به رسم؛ و هر کدام نیز یا تام است یا ناقص³.

برخی ادعا کرده‌اند اگر به تعاریف دقت کنیم مشاهده خواهیم کرد که بیشتر آن‌ها کارکردی⁴ هستند (محسنی، 1386: 23). تعاریف کارکردی که بیشتر در علوم اجتماعی، روان‌شناسی، علوم شناختی و فلسفه ذهن به کار می‌رود، تعریف به معنی دقیق کلمه محسوب نمی‌شوند. این تعاریف نمی‌توانند مشخص کند یک مفهوم چیست

1. این تعریف را نویسنده منطبق بر تعریف عملیاتی ساخته است و صرفاً برای مثال بیان شده است، از این رو درستی و نادرستی آن مد نظر نیست.

2. Circular

3. برای اطلاعات بیشتر ر ک به ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا، ج دوم، حسن ملکشاهی، سروش، 1367 و همچنین مبانی منطق و روش‌شناسی، لطف‌اله نبوی، دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس، 1384.

4. Functional

و دایرهٔ مصادیق آن شامل چه چیزهایی می‌شود یا نمی‌شود. حتی نمی‌تواند مابین کارکرد یک مفهوم با مفهوم مشابه و نزدیک به آن تمایز قاطعی قائل شود. مثلاً آموزش و پرورش نیز در عرصه‌های بسیاری کارکردهایی مشابه فرهنگ دارد. تعریف کارکردی نمی‌تواند تمایز قاطعی میان مفهوم فرهنگ و آموزش و پرورش بسازد. اگر به جای مشخص کردن معنای مفهوم و دایرهٔ مصادیق آن بیان کنیم که آن مفهوم در چه زمینه‌ای نقش دارد، باز هم آن مفهوم دقیق مشخص نشده است و چه بسا نقشی را که برای آن مفهوم قائل می‌شویم، اتفاقاً مربوط به مفهوم دیگری باشد که مورد مطالعه نبوده است. همچنین، برخی از تعاریف موسوم به کارکردی، در تحلیل‌های دقیق‌تر، جزء یکی از انواع تعاریفی که بدان‌ها اشاره شد، قرار می‌گیرند. اساساً ورود این اصطلاحات در مطالعات و تحقیقات نشانهٔ فقدان دست‌یابی به تعریف یا تلقی شفافی از مفهوم است. برای گریز از چنین وضعیتی بهتر است، با تأمل و ژرف‌نگری فلسفی و منطقی، به بررسی ویژگی‌های مفهومی و تعاریف پرداخت تا رفته‌رفته ابهام مفهوم و مصادیق آن را زدود. معمولاً مسیری غیر از این ما را با پیچیدگی و ابهام بیشتر مواجه می‌کند. برای نمونه به بررسی فلسفی یکی از تحلیل‌های غیرفلسفی اندیشمندان علوم اجتماعی و مردم‌شناسی می‌پردازیم. کروبر و کلوکهون تعاریف فرهنگ را به شش گروه تقسیم کرده‌اند:

1. تعاریف توصیفی: در این دسته فرهنگ مجموعه‌ای جامع که زندگی اجتماعی را می‌سازد، در نظر گرفته می‌شود.
2. تعاریف تاریخی: این دسته از تعاریف فرهنگ را میراث تاریخی نسل‌ها می‌دانند که در طول زمان و در فرایند انتقال از نسلی به نسل دیگر اضافه و تکمیل می‌شود.
3. تعاریف هنجاری خود دو دسته‌اند: گروهی فرهنگ را شیوهٔ زندگی می‌دانند که به الگوهای رفتاری انسان‌ها شکل می‌دهد و گروه دیگر فرهنگ را ارزش‌های مادی و اجتماعی مردم می‌دانند.
4. تعاریف روان‌شناختی: فرهنگ حلال مشکلات مردم است که ارتباطات آن‌ها را

میسر می‌سازد و انسان‌ها می‌توانند به حسب آن آموزش ببینند یا نیازهای مادی و عاطفی خود را برآورده سازند.

5. تعاریف ساختاری: بیشتر به روابط سازمان‌یافته و جنبه‌های تفکیک‌پذیر فرهنگ اشاره دارند و فرهنگ را امری تجربیدی می‌دانند که با رفتار انضمامی فرق دارد؛ یعنی نقطه مقابل تعریف تایلر از فرهنگ.

6. تعاریف ژنتیکی: فرهنگ را محصول کنش متقابل انسان‌ها و تحولات میان نسلی می‌دانند و به تعاریف تاریخی نزدیک هستند (روح الامینی، 1380: 63).

هیچ کدام از انواع تعاریف کروبر و کلوکهون در زمره انواعی که پیش‌تر بدان‌ها اشاره شد، قرار نمی‌گیرند. هر گروه از تعاریف کروبر و کلوکهون ویژگی شاخص تعدادی از تعاریف را بیان می‌کند. مثلاً در برخی تعاریف به ویژگی تاریخمند بودن فرهنگ و در برخی دیگر به ویژگی شکل‌دهندگی آن در زندگی فردی و اجتماعی توجه می‌شود. برخی نیز فرهنگ را اساساً امری تجربیدی می‌دانند و به جنبه‌های مشاهده‌نشده‌ی و مطالعه تجربی آن اشاره دارند. به هر صورت هر یک از این انواع، از منظری خاص، فرهنگ را تعریف می‌کنند و تمایز قاطعی میان مفهوم فرهنگ و سایر مفاهیم مشابه آن برقرار نمی‌کنند.

انواع مفاهیم

بر اساس یک تقسیم‌بندی مفاهیم به دو گروه هستند: مفاهیم ماهوی و مفاهیم ثابته. مفاهیم ماهوی مفاهیمی مانند انسان، کوه، سنگ، حیوان، سفیدی هستند. افراد و مصادیق هر یک از آن‌ها در خارج از ذهن آدمی موجود است و این مفاهیم در حکم قالب‌های مفهومی برای موجودات هستند. این مفاهیم وقتی بر موجودات حمل شوند ماهیت آن‌ها را مشخص می‌کنند. مثل مفهوم «انسان» که ماهیتی را از دیگر ماهیت‌ها متمایز می‌کند. مفاهیم ثابته فلسفی مفاهیمی مانند امکان، ضرورت، علیت، موجود که

حمل آن‌ها بر موجودات نحوه وجود آن‌ها را مشخص می‌کند، نه ماهیتشان را. مثلاً وقتی علت بر آتش حمل می‌شود، رابطه آن را با حرارت مشخص می‌کند، نه ماهیت آتش را. نوع دیگری از مفاهیم اساساً در خارج از ذهن مصداق ندارند مانند مفهوم قضیه، مفهوم صدق، و مفهوم کلی که مفاهیم ثانیه منطقی نامیده می‌شوند. مفاهیم ثانیه منطقی صرفاً صفتی برای دیگر مفاهیم یا تصورات هستند، یعنی فقط بر مفاهیم و صورت‌های ذهنی حمل می‌شوند.

علاوه بر این سه گروه، گروه دیگری از مفاهیم وجود دارند که اعتباری نامیده می‌شوند. لفظ اعتباری در معانی گوناگونی به کار برده می‌شود. معمولاً مقصود آن دسته از مفاهیم است که ذهن انسان آن‌ها را برای رفع نیازهایش اعتبار می‌کند. مفاهیم اعتباری را به این معنا «مفاهیم ارزشی» نیز می‌گویند. بسیاری از صاحب‌نظران فلسفه اسلامی بر این باورند که مفاهیم اعتباری از سنخ مفاهیم ثانیه فلسفی هستند. مثلاً مالکیت از مفاهیم اعتباری است و مفهوم و مصداق آن وابسته به وجود انسان است. اگر انسانی وجود نداشته باشد و مالک شیئی نباشد، مفهوم مالکیت بی‌معنی است.

مفهوم فرهنگ

اکنون باید دید که فرهنگ از سنخ کدام یک از مفاهیم است. آیا مانند مفاهیم ماهوی قالبی مفهومی است که برای مشخص کردن چیستی اشیا به کار می‌رود و اشیائی را از اشیای دیگر متمایز می‌کند یا از سنخ مفاهیم فلسفی است که نحوه وجود و تقرر اشیاء را مشخص می‌کند یا اینکه مانند مفاهیم منطقی بر مفاهیم و دیگر صورت‌های ذهنی حمل می‌شود یا از مفاهیم اعتباری است. پیش از پرداختن به این موضوع، ضرورت دارد درباره لفظ فرهنگ، کاربردها و معانی اولیه آن مطالبی را بیان کنیم.¹ لفظ فرهنگ در زبان لاتین در اواخر قرن یازدهم ظاهر شده است و به قطعه زمینی اطلاق می‌شد

1. cultura

که روی آن کار می‌کردند تا برای تولید نباتات استفاده شود. بنابراین، لفظ فرهنگ در ابتدا معادل agriculture به معنی کشاورزی بوده است. لفظ cultura از ریشه cult و cultus به معنی شعائر، مراسم و آیین‌های دینی و مذهبی و همچنین به معنی مکتب یا نظام فکری است. در دوره رنسانس این مفهوم به معنای پرورش ذهن به کار برده می‌شد و در قرن هیجدهم نمادی از فلسفه روشنگری در علوم و هنرها بوده است. هابز آن را به معنی آموزش و پرورش به کار برده است و در قرن نوزدهم و در آلمان به معنی تمدن بوده است. آنچه درباره مفهوم فرهنگ روشن است این است که مفهوم و مصداق آن وابسته به وجود انسان است. اگر انسان وجود نداشته باشد، اساساً چیزی به نام فرهنگ نمی‌تواند محقق شود. به بیان دیگر، مفهوم فرهنگ، غیر از انسان یا گروهی از انسان‌ها، نمی‌تواند برای موجودات دیگر به کار رود. بنابراین، فرهنگ از مفاهیم ماهوی مانند مفهوم درخت، سفیدی، حیوان نیست. زیرا مفاهیم ماهوی مصادیقی دارند که در خارج از ذهن انسان وجود دارد. وجود آن مصادیق با وجود و عدم انسان ارتباطی ندارد، اما مصادیق فرهنگ صرفاً منوط به وجود انسان است. بنابراین، فرهنگ یا از سنخ مفاهیم ثانیه است یا از مفاهیم اعتباری¹. درباره مفاهیم ثانیه منطقی بیان شد که این مفاهیم صرفاً صفتی برای مفاهیم و تصورات دیگر هستند، مثل مفهوم کلی که وصف مفاهیم یا تصورات دیگر است یا مفهوم گزاره و مفاهیم منطقی دیگر. بررسی مفهوم فرهنگ نشان می‌دهد که از سنخ مفاهیم ثانیه منطقی نیست، یعنی وصف مفاهیم یا مجموعه تصورات دیگر نیست. از سوی دیگر، مفهوم فرهنگ واجد برخی ویژگی‌های مفاهیم ثانیه فلسفی است و تفاوت‌هایی نیز با مفاهیم فلسفی دارد. بررسی دقیق‌تر مفهوم فرهنگ نشان می‌دهد که مفهوم فرهنگ از سنخ مفاهیم اعتباری است. یعنی جزء آن

1. عموم فیلسوفان مسلمان قائل هستند که مفاهیم اعتباری از سنخ مفاهیم ثانیه فلسفی هستند، اما این مدعا با مناقشاتی جدی روبه‌روست و ما برای اینکه وارد معرکه این مناقشات نشویم در این مقاله میان مفاهیم اعتباری و مفاهیم ثانیه فلسفی تفکیک قائل شدیم؛ چنانچه در فلسفه نیز مرسوم است که ابتدا این دو را تفکیک کرده و بعد توضیح می‌دهند که مفاهیم اعتباری از سنخ مفاهیم ثانیه فلسفی هستند.

گروه از مفاهیم است که ذهن انسان آن‌ها را می‌سازد تا بیانگر اموری باشند که صرفاً به اعتبار وجود انسان وجود دارند. مثل مفاهیم اخلاقی که صرفاً با وجود انسان نحوه‌ای از وجود را دارا هستند و اگر انسان نباشد نه این مفاهیم به وجود می‌آیند و نه مصداقی خواهند داشت. بنابراین، فرهنگ مفهومی است که برای انسان یا گروهی از انسان‌ها به کار می‌رود. بدون وجود انسان نه تنها مفهوم فرهنگ به وجود نمی‌آید، بلکه مصداق آن نیز موجود نمی‌شوند.

فرهنگ و شخصیت¹

برای بررسی ویژگی‌های مفهوم فرهنگ بررسی برخی از مفاهیم نزدیک به آن می‌تواند راهگشا باشد. با وجود اینکه معمولاً بیان می‌شود که مفاهیم جامعه، تمدن و حتی تربیت نزدیک به مفهوم فرهنگ هستند، نگارنده معتقد است که شبیه‌ترین مفهوم به آن مفهوم شخصیت است. فرهنگ و شخصیت شباهت‌های فراوانی دارند. شخصیت نیز مانند فرهنگ نشان‌دهنده امری است که به اعتبار وجود انسان محقق است. اگر انسانی وجود نداشته باشد، مصداقی برای مفهوم شخصیت پیدا نمی‌کنیم. عامه مردم شخصیت فرد را جلوه او در نظر دیگران می‌دانند. با توجه به اینکه شخصیت هم، مانند مفاهیم جامعه و فرهنگ، از واقعیتی عینی (افراد و رفتارهای آنان) اخذ شده است، روابط متقابل میان این مفاهیم بسیار پیچیده است. همان‌طور که رالف لیتون اشاره کرده است جامعه، فرهنگ و شخصیت چنان با یکدیگر پیوستگی دارند که به نظر می‌رسد پژوهندگان هنگامی که سعی می‌کنند آن‌ها را از یکدیگر جدا کنند دچار اشتباه شوند. با این حال هر یک از این سه مفهوم خصلت‌های ویژه خود را دارد و نقش مشخصی در تکوین رفتار دارد (محسنی، 1386: 131). اگر به محاورات روزانه و کاربردهای مفاهیم فرهنگ و شخصیت در زبان مردم عادی توجه کنیم شاهد خواهیم بود که

1. Personality

معمولاً این دو مفهوم را به جای یکدیگر به کار می‌برند، مثلاً از نظر مردم عادی دو جمله «فلانی آدم باشخصیتی است» و «فلانی آدم بافرهنگی است» معنای تقریباً یکسانی دارند. در کاربردهای معمول زبان، تعابیر «بی‌فرهنگ» و «بی‌شخصیت» هم یکسان به کار می‌رود، هرچند تعبیر «بی‌شخصیت»، از نظر علمی، نادرست است و هر فرد شخصیت خاص خود را دارد و هیچ فردی وجود ندارد که در اساس فاقد شخصیت باشد¹. روان‌شناسان شخصیت را نتیجه و محصول تأثیر متقابل فرد و محیط طبیعی و اجتماعی او فرض می‌کنند و در بررسی شخصیت افراد به خصوصیات بدنی، نحوه تفکر، ایده‌آل‌ها، علائق، استعدادها و چگونگی سازگاری فرد با محیط و طرز برخورد او را با دیگران توجه می‌کنند. همان طور که برخی از صاحب‌نظران تذکر داده‌اند در تعریف شخصیت باید چند نکته را در نظر گرفت: اول اینکه شخصیت از صفات و خصوصاتی تشکیل می‌شود، ولی نباید این خصوصیات را به امور بدنی یا امور روانی محدود کرد. دوم اینکه شخصیت مجموع این صفات نیست و از طرح یا زمینه‌ای تشکیل می‌شود که در آن خصوصیات به شکل خاصی با هم ارتباط پیدا می‌کنند و به صورت واحد در می‌آیند. سوم اینکه ملاک قضاوت درباره شخصیت افراد رفتار آنهاست و خصوصیات فرد از این نظر که در رفتار او ظاهر می‌شوند جزئی از شخصیت او را تشکیل می‌دهند. بنابراین، در تعریف شخصیت می‌توان گفت خصوصاتی است که در یک طرح یا کل وحدت پیدا کرده و شکل گرفته است. این خصوصیات در رفتار فرد ظاهر می‌شود. با اینکه این خصوصیات طرح رفتار فرد را تا حدی ثابت و پیش‌بینی‌پذیر می‌سازد، اما شخصیت فرد تغییرپذیر و تکامل‌یافتنی است (شریعتمداری، 1366: 484 - 483). همان‌طور که مشاهده می‌شود مفهوم شخصیت به آنچه از مفهوم فرهنگ می‌فهمیم بسیار نزدیک است. خصوصاً معیارهایی که با آن شخصیت افراد را ارزیابی می‌کنند با معیارهایی که فرهنگ افراد و جامعه را می‌سنجند تقریباً یکسان است. معمولاً با

1. در ادامه خواهیم دید که تعبیر «بی‌فرهنگ» نیز نادرست است.

معیارهای مشخصی به بررسی رفتار و نگرش افراد می‌پردازند و جامعه‌شناسان با تحلیل‌های خود به نتایجی درباره فرهنگ افراد جامعه دست می‌یابند و روان‌شناسان به شخصیت افراد. حتی برخی معتقدند که فرهنگ ملت یعنی شخصیت آن¹. با وجود این، فرهنگ و شخصیت تفاوت‌هایی نیز دارند؛ یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها این است که برخی از ویژگی‌های شخصیتی در دست افراد نیست و خودشان در پیدایش آن نقشی ندارند؛ مثل قیافه و خصوصیات وراثتی. در حالی که هر فرد علاوه بر ویژگی‌های وراثتی ویژگی‌های دیگری نیز دارد که حاصل اکتساب فرد از فرهنگ محیط زندگی اوست. آن ویژگی‌ها در ابتدا در فرد وجود ندارد و رفته‌رفته در اثر تعاملات اجتماعی با افراد دیگر و همچنین با محیط طبیعی زندگی در فرد پدید آمده‌اند. هرچند معمولاً فرهنگ را حاصل تطبیق فرد با جامعه می‌دانند و طبیعت را در مقابل آن قرار می‌دهند، محیط طبیعی نیز در شکل‌گیری فرهنگ و چگونگی زندگی نقش دارد.

تعریف فرهنگ بر مبنای مفهوم فلسفی «مجموعه صفات ممکن»

برای بیان این تعریف باید چند مفهوم فلسفی را توضیح دهیم. یکی از این مفاهیم «مفهوم جهان‌های ممکن»² است. مفهوم جهان ممکن را می‌توان با تأمل در کاربردهای خاص و فراوانی از زبان طبیعی تا حد زیادی روشن کرد. این جمله‌ها را در نظر بگیرید:

اگر بیشتر درس خوانده بودم، قبول می‌شدم.

ابن سینا می‌توانست فیلسوف نباشد.

اگر نیوتن قانون جاذبه را کشف نکرده بود، دیگری آن را کشف می‌کرد.

اگر امنیت اجتماعی بیشتر شود، سرمایه‌گذاری در بخش‌های گوناگون افزایش

می‌یابد.

1. مروری بر پژوهش‌های فرهنگ عمومی، نشست‌های علمی - کارشناسی از بهمن 1378 تا آذر 1379، دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، نشست بررسی واقعیت‌های روانشناختی آموزشی در فرهنگ عمومی، علی‌اکبر شعاری‌نژاد.

برای جلوگیری از تهاجم فرهنگی و شیخون فرهنگی دشمن باید برنامه‌ریزی کرد. این جملات بیانگر اموری هستند که واقع نشده‌اند، اما گوینده باور دارد که ممکن بود واقع شوند یا اگر واقع شوند شرایط جهان تغییر می‌کند. هر کس درباره آینده می‌تواند تصمیم‌های گوناگونی بگیرد که چه بسا مختلف هم باشند و انجام دادن یکی مستلزم انجام ندادن دیگری باشد. آنچه مهم است فراوانی این امکان‌ها و ممکن بودن تحقق آن‌هاست. جهان واقع¹ مجموعه‌ای از این امکان‌هاست که تحقق و فعلیت یافته است. اموری را که امروز آن‌ها را تصور می‌کنیم و قصد به انجام رساندن آن‌ها را داریم مجموعه‌ای می‌سازند که می‌توان جهان ممکن نامید و اگر فردا این مجموعه محقق شود به جهان واقعی تبدیل خواهد شد. جهان‌های ممکن راه‌هایی هستند که به کمک آن‌ها می‌توانیم تصور کنیم جهان واقعی می‌توانست متفاوت از آنچه هست باشد. جهان‌های ممکن به هر اوضاع و احوال و مجموعه شرایط دیگری گفته می‌شود که می‌توان تصور کرد که اگر واقع می‌شدند جهان واقعی شکل دیگری پیدا می‌کرد. البته فرض تغییر شرایط برای جهان واقعی محدودیت‌هایی دارد. مثلاً «اگر ابن‌سینا وجود داشته باشد، آن‌گاه انسان است»؛ «انسان بودن» برای ابن‌سینا یک صفت ضروری است و نمی‌توان فرض کرد که ابن‌سینا وجود داشته باشد، اما انسان نباشد. در عوض می‌توان شرایطی را فرض کرد که در آن ابن‌سینا وجود داشته باشد، اما فیلسوف یا طبیب نباشد. یعنی «فیلسوف بودن» یا «طبیب بودن» برای ابن‌سینا صفتی ضروری نیست. همچنین اگر هیتلر به دنیا نمی‌آمد یا اگر ویژگی‌های شخصیتی دیگری داشت، ممکن بود بسیاری از اتفاقات برای جهان نمی‌افتاد و شرایط دیگری رقم می‌خورد و اکنون جهان وضعیتی متفاوت داشت. مجموعه شرایط، ویژگی‌ها، و خصوصیات را که می‌توان برای جهان واقعی فرض کرد و ممکن بود محقق شوند، مجموعه صفات ممکن جهان واقعی می‌نامیم. یعنی همه شرایط حاکم بر جهان، ویژگی‌هایی را برای جهان محقق می‌کند و

1. Actual World

مشخصاتی را برای جهان فراهم می‌آورد. همه این امور متصور برای جهان را اعم از اینکه محقق شده باشد یا محقق نشده باشد، مجموعه صفات می‌گوییم. جهان واقعی جهانی است که مجموعه صفاتی دارد که اگر در آن تغییری حاصل شود، جهان دیگری محقق می‌شود. به عبارت دیگر، هر جهان ممکن مجموعه صفاتی متفاوت از جهان ممکن دیگر دارد. همان طور که از مفهوم مجموعه برمی‌آید تنها تغییر در یک صفت از دو مجموعه از صفت‌ها برای متفاوت بودن این دو مجموعه از صفات کفایت می‌کند. برخی از صفات برای جهان ضروری هستند و برخی ممکن. صفات ضروری همان صفاتی هستند که جهان را به هر صورتی فرض کنیم آن را خواهد داشت. مثلاً «ممکن بودن» از صفات ضروری جهان است. یعنی نمی‌توان شرایطی را فرض کرد که در آن وجود جهان «واجب» یا «ضروری» باشد. همین تعبیر از صفات جهان را می‌توان درباره اشیاء نیز به کار برد. هر شیئی دارای صفاتی است که برخی از آن‌ها برای شیء ضروری هستند و برخی ممکن. مثلاً «انسان بودن» یا «عاقل بودن» برای هر فردی صفتی ضروری است، یعنی نمی‌توان شرایطی را فرض کرد که فردی از انسان‌ها وجود داشته باشد، اما «انسان» یا «عاقل» نباشد. در حالی که «داشتن چشم آبی» با آنکه از خصوصیات وراثتی و ژنتیکی است، جزء صفات ضروری انسان نیست. امروزه می‌دانیم با پیشرفت‌های علم پزشکی و ژنتیک می‌توان به راحتی در این صفات مداخله کرد و تغییراتی در آن‌ها داد. همچنین «زوج بودن» برای عدد چهار صفتی ضروری است، زیرا نمی‌توان تصور کرد که در جهان ممکن عدد چهار موجود باشد اما زوج نباشد؛ در حالی که در معادله یک تابع اگر عدد چهار مقدار بیشینه باشد، «بیشینه بودن» برای عدد چهار صفتی ضروری نیست. در این نوشتار مجموعه مشخصات، ویژگی‌ها و خصایص یک شیء را مجموعه صفات آن می‌گوییم. این مجموعه شامل همه اموری می‌شود که هم باعث متمایز شدن شیء‌ای از شیء دیگر یا گروهی از اشیاء از گروه دیگر می‌شود و هم بیانگر ویژگی‌های مشترک آن‌هاست. بنابراین، «فیلسوف بودن» یا «طیب بودن» از

صفات ابن سینا هستند که ذاتی او نیستند. آن جهان فرضی را که در آن ابن سینا موجود است، اما فیلسوف یا طبیب نیست جهان ممکن می‌گویند. همان طور که بیان شد، صفات ضروری شیء در هر جهان ممکنی همراه آن شیء است. اکنون که مفهوم جهان‌های ممکن توضیح داده شد، بیان می‌کنیم که «جهان‌های ممکن» صرفاً فرض شرایط متفاوتی برای گذشته نیست، بلکه اوضاع و احوالی است که در «آینده» پیش خواهد آمد و «شرایط گذشته و کنونی جهان» که در چگونگی آن تأثیر دارند، خود در حکم «جهان ممکن» محسوب می‌شود. به بیان دیگر، اوضاع و احوالی که در آینده در جهان محقق خواهد شد، یکی از وضعیت‌های ممکن است که در آینده می‌تواند محقق شود و بنابراین «هر وضعیت متصور برای آینده جهان یک جهان ممکن است». پس می‌توان مفهوم فرهنگ را توضیح داد: فرهنگ مجموعه‌ای از صفات یک فرد یا گروهی از انسان‌هاست که یک جهان ممکن را محقق می‌کند. اگر بخواهیم با عبارت دیگری مفهوم فرهنگ را توضیح دهیم باید بگوییم که فرهنگ شکلی از زندگی انسان یا گروهی از انسان‌هاست، به گونه‌ای که هر شکلی از زندگی یک جهان ممکن را محقق می‌کند.

بنابراین، فرهنگ مجموعه‌ای از صفات ممکن انسان یا گروهی از انسان‌هاست، نه صفات ذاتی یا ضروری انسان یا گروهی از انسان‌ها. به بیان دیگر، هر انسان یا گروهی از انسان‌ها در جهان ممکن زندگی می‌کنند که برای آن‌ها جهان واقعی است، یعنی اوضاع و احوالی است که محقق شده و فعلیت یافته است. در این جهان واقعی و مشخصاتی که داراست فرد یا گروهی از انسان‌ها در طول زندگی خود صفاتی را پیدا می‌کنند. بروز این صفات تغییراتی را در شرایط جهان واقعی می‌سازند که به تحقق جهان دیگری می‌انجامد و این تحول در اوضاع و احوال جهان واقعی و تحقق جهان‌های ممکن امری مستمر است. طبیعی است که تغییر شرایط جهان واقعی و تحقق جهان ممکن، خارج از برخی چارچوب‌ها و محدودیت‌های جهان واقعی نیست. از

این‌رو، شرایط گذشته و کنونی جهان در شرایط آینده آن مؤثر است. تعریف فرهنگ در پرتو مفهوم جهان‌های ممکن ویژگی‌های دارد که برخی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

1. این تعریف فرهنگ را صرفاً به مجموعه صفات «جوامع انسانی» محدود نمی‌کند. اگر فرض کنیم در جهان تعداد محدودی انسان وجود داشت که تنها یا بیشتر به صورت دونفری در مناطق گوناگون و بدون دسترسی یکدیگر زندگی می‌کردند، هر کدام از این انسان‌ها یا گروه‌های دونفری، شکلی از زندگی را دارا می‌شد که با دیگری متفاوت بود. تفاوت شکل‌های زندگی در واقع ناشی از مجموعه صفات گوناگونی است که هر کدام از انسان‌ها یا گروه‌های دونفری در مدت زیستن خود کسب کرده‌اند. مثلاً فرد یا دونفری که در مناطق بیابانی و کم‌آب زندگی می‌کردند، دارای شکلی از زیستن می‌شدند متفاوت از فرد یا دو نفری که در کنار دریا زندگی می‌کردند. حتی اینکه فردی به تنهایی زندگی کند یا دونفری زندگی کنند مجموعه صفات متفاوتی در آن‌ها بروز می‌کند. به بیان دیگر، دارای فرهنگ‌های متفاوتی می‌شدند.

2. مجموعه صفات ممکن انسان یا گروهی از انسان‌ها، بیانگر این است که فرهنگ تابع شرایط زمانی و مکانی است و از زمان و مکان خاصی به زمان و مکان دیگر متفاوت خواهد بود. اساساً مفهوم «امکان» این ویژگی را در خود دارد که برای هر مفهومی به کار رود آن را از حالت فرازمانی و فرامکانی خارج می‌کند.

3. مجموعه صفات ممکن انسان یا گروهی از انسان‌ها اعم از امور مادی یا امور مجرد است؛ از این‌رو، امور مجردی را که فرهنگ شامل آن‌ها می‌شود نیز در بر می‌گیرد.

4. مجموعه صفات از یک انسان تا گروه‌های بسیار زیادی از انسان‌ها را در بر می‌گیرد. از این‌رو، با این تعریف امکان کاربرد مفهوم فرهنگ با مفاهیم دیگر نیز به وجود می‌آید. براساس این تعریف وجود تعبیری از قبیل «فرهنگ عمومی»، «فرهنگ کارگری»، «فرهنگ نخبگان» و هر گروهی از افراد جامعه بی‌معنی نیست و صفات

خاصی را از مجموعه صفات موجود تحدید می‌کند و براساس آن فردی را از فرد دیگر یا گروهی از انسان‌ها را از گروه دیگر متمایز می‌کند.

5. این تعریف در عین اینکه مجموعه صفات موجود را در ظرف زمانی و مکانی خاصی فرهنگ قلمداد کرده است، به دلیل اینکه مجموعه صفات انسان و جوامع انسانی را در افق زمان و مکان می‌یابد، تحول فرهنگ را در این افق ممکن می‌داند و امکان گفت‌وگوی معنادار از تحول فرهنگ را فراهم می‌سازد. به بیان دیگر، می‌توان با ساخت بستر جدیدی زمینه‌هایی را فراهم کرد تا صفات جدیدی در گروه‌های گوناگون ساخته شود، یا برخی صفات جایگزین صفات دیگر شود. به بیان دقیق‌تر، می‌توان جهان ممکن را فرض کرد که در آن بتوان بررسی کرد که فرد یا گروهی از انسان‌ها چه ویژگی‌هایی خواهند داشت و سپس اقدامات لازم را برای تحقق چنین جهان ممکن انجام داد.

6. تعریف فرهنگ به مجموعه صفات ممکن برای انسان یا گروهی از انسان‌ها به معنی این است که مجموعه صفات ایجاد شده در انسان یا گروهی از انسان‌ها از یک جهان ممکن به جهان ممکن دیگر تغییر می‌کند. از آنجا که تعیین دقیق ویژگی‌های جهان ممکن از سوی انسان «امکان‌پذیر» نیست، لذا ساخت بستر و زمینه‌ای برای بروز صفت منفرد یا مجموعه‌ای از صفات در فرد یا گروهی از انسان‌ها و جوامع انسانی امری نسبی است. به بیان دیگر، «جهان‌های ممکن» برای انسان «دسترس‌پذیر»¹ هستند، اما مخلوق انسان نیستند تا براساس طرحی که انسان برای آن‌ها دارد، ساخته شوند. در واقع امکان تحقق یک جهان ممکن به همان صورتی که انسان فرض کرده است به دو دلیل امری قریب به محال است، زیرا انسان نه بر جهان واقعی سیطره دارد و نه برای شرایطی که می‌خواهد بسازد تا یک جهان ممکن محقق شود علت تامه است. همچنین، تحول امری است که در افق زمان محقق خواهد شد. به عبارت دیگر، بروز صفات

1. Accessible

گونگون برای انسان یا گروهی از انسان‌ها امری است که طی فرایندی زمانمند رخ می‌دهد و تابع متغیرهای زیادی است. به بیان دیگر، معمولاً صفت یا مجموعه‌ای از صفات در فرد یا گروهی از انسان‌ها در افق زمان ساخته می‌شود و امری دفعی و آنی نیست، مگر در موارد خاص. مثلاً در واقعه بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، بدون طی این فرایند زمانی، صفتی در مردم ژاپن بروز کرد و در طول زمان تثبیت شد. این صفت در مردم ژاپن سبب بروز دیدگاه خاصی را نسبت به امریکا در آنان شد.

7. ویژگی دیگر این تعریف این است که فرهنگ مفهومی پویا معرفی می‌شود و پویایی امری خارج از قلمرو فرهنگ نیست که باید به آن اضافه شود. توضیح اینکه تمامی آنچه دستاورد بشری تعریف می‌شود، جزء ویژگی‌های جوامع انسانی قلمداد شده و خود می‌تواند باعث بروز ویژگی‌های ثانوی در جوامع شود. مثلاً دستاوردهای فناورانه در جوامع گوناگون از ویژگی‌های آن محسوب می‌شود و در عین حال با اضافه شدن به ویژگی‌های قبلی جوامع انسانی در واقع جهان ممکن دیگری را می‌سازند که زمینه بروز صفات و ویژگی‌های دیگری می‌شود. فرهنگ سرشتی پویا دارد و به هیچ وجه نمی‌توان این پویایی را متوقف کرد. حتی برای توقف پویایی یک فرهنگ باید شرایطی را فراهم کرد تا آن فرهنگ دیگر پویا نباشد و همین تغییر شرایط یعنی تحقق یک جهان ممکن، که خود باعث تغییر و تحول در فرهنگ می‌شود.

8. ویژگی دیگر این تعریف این است که با مشخص شدن ویژگی‌های مفهومی فرهنگ می‌توان دامنه مصادیق آن را تعیین کرد. یعنی نیازی نداریم برای تبیین چیستی فرهنگ «تعریف به مثال» یا «تعریف مصادیقی» یا به تعاریفی که در اصطلاح تعاریف کارکردی نامیده می‌شوند روی آوریم. با این تعریف ویژگی مفهوم فرهنگ با دقت مشخص شده و دایره مصادیق آن تعیین می‌شود. آنچه فرهنگ نامیده شود که بتواند وصفی برای انسان یا گروهی از انسان‌ها قرار گیرد. مثلاً اگر صفت «مسئولیت‌پذیری» صفت فرد یا گروهی از انسان‌ها باشد، یکی از مصادیق مفهوم فرهنگ به شمار می‌رود.

9. این تعریف از فرهنگ از محدودیت‌های تعاریف مبتنی بر دیدگاه‌های موجود در علوم اجتماعی فارغ است و در چارچوب‌های تنگ مکاتب گوناگون جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی قرار نمی‌گیرد. به همین دلیل توان تبیین یا تفسیر مسائل و پدیده‌های فرهنگ را بیش از تعاریف مکاتب گوناگون مطالعات اجتماعی داراست.

10. ممکن است اشکال شود که این تعریف از مفهوم فرهنگ، دایره آن را خیلی گسترده می‌کند و به همین دلیل کاربردی نیست. یعنی چون برای مفهوم فرهنگ قلمرو فراخی را مشخص می‌کند دیگر نمی‌تواند به صورت عملیاتی و کاربردی برای محققان و اندیشمندان به کار آید. اما این اشکال که معمولاً برای خیلی از تعاریف بیان می‌شود، معمولاً ناشی از تصورات غلطی است که از مفهوم «کلی بودن» یک امر وجود دارد. معمولاً تصور بر این است که اگر چیزی به طور خاص و جزئی مشخص نباشد، کاربردی نیست؛ زیرا نمی‌توان حدود و ثغور آن را مشخص کرد و حیطه خاصی را برای آن در نظر گرفت. اما این تصور مبتنی بر مفروضات خاصی است که در دیدگاه‌های تحصیل‌گرایی¹ وجود دارد و نقدشدنی است. برای مفاهیم، «کلی بودن» یک ویژگی یا صفت است و دارا بودن این صفت ارتباطی با کاربردی بودن آن مفهوم ندارد. اگر تعریف مفهوم به گونه‌ای باشد که بتواند هم آن را از مفاهیم دیگر متمایز کند و هم دایره مصادیق آن را مشخص کند، این تعریف می‌تواند بیشتر در کاربردهای آن مفهوم به کار آید. زمانی یک تعریف برای مفهوم کارایی ندارد که نتواند آن را از دیگر مفاهیم متمایز کند یا دایره مصادیق آن را مشخص کند. از سوی دیگر، فرهنگ مفهومی است که مصادیق گسترده‌ای دارد و فراخی آن را می‌توان از راه دیگر تعاریف موجود برای آن دریافت.²

11. ویژگی دیگر این تعریف این است که با وجود اینکه صفات قبلی را در بروز

1. Positivism

2. اتفاقاً یکی از دلایل وجود تعاریف مختلف از فرهنگ فراخ بودن دایره مصادیق آن است و هر فردی گروهی از مصادیق فرهنگ را در تعریف خود لحاظ کرده است و فرد دیگر گروهی دیگر را.

صفات جدید مؤثر می‌داند، اما فرهنگ را مجموعه صفات حال فرد یا گروهی از انسان‌ها می‌داند. لذا آنچه در گذشته وجود داشته است، صرفاً از جهت تأثیری که بر حال دارد، در خور اعتناست و جزء مجموعه صفات امروز محسوب نمی‌شود، مگر اینکه واقعاً جزء مجموعه صفات امروزی باشد. به بیان دیگر، این تعریف در عین اینکه گذشته را با حال پیوند می‌زند و نقش آن را در اوضاع کنونی مؤثر می‌داند و هر دو را با آینده مرتبط و در آن مؤثر، اما فرهنگ را از اموری قلمداد نمی‌کند که فرد یا گروهی از انسان‌ها در گذشته داشته‌اند و امروز از دست داده‌اند. بنابراین، فرهنگ مردم ایران مجموعه صفات محقق است که اکنون دارند.

12. این تعریف به خوبی فرهنگ را از مفاهیمی که معمولاً همراه با آن به کار برده می‌شد یا به جای آن مورد استفاده بوده و هستند، متمایز می‌کند. یکی از این مفاهیم، مفهوم «آموزش و پرورش» یا «تربیت» است. تمایز مفهوم فرهنگ و تربیت در این تعریف به خوبی مشخص است. همچنین رابطه تربیت با فرهنگ نیز به خوبی مشخص می‌شود و میزان تأثیر برنامه‌های تربیتی نیز بیشتر با واقعیات جامعه انطباق دارد. در واقع چنین نیست که بتوان با برنامه‌های تربیتی به طور کلی فرهنگ فرد یا گروهی از افراد را دگرگون کرد. بلکه تغییر و تحول در فرهنگ، مانند تغییر و تحول در شخصیت طی فرایندی پیچیده و زمان‌مند اتفاق می‌افتد و به طور قطع نمی‌توان پیش‌بینی کرد که پس از برنامه‌ریزی برای تغییر و تحول فرهنگ و اجرای آن، فرهنگ به چه صورتی در خواهد آمد.

13. این تعریف امکان بررسی جزئی فرهنگ - یعنی صفت خاصی را برای فرد یا گروهی از انسان‌ها - را فراهم می‌کند و آن را از منظرهای گوناگون روا می‌داند. به عبارت دیگر، همان‌قدر جامعه‌شناس را در بررسی فرهنگ مجاز می‌داند که روان‌شناس، زیست‌شناس، انسان‌شناس، فیلسوف و ... را. به بیان دیگر، بنیانی را فراهم می‌کند تا مطالعات بین‌رشته‌ای درباره فرهنگ امکان‌پذیر و معنادار باشد.

فرهنگ عمومی^۱

با مشخص شدن مفهوم فرهنگ و ویژگی‌های مفهومی آن می‌توان مصادیق آن را تعیین کرد. اکنون باید دید که مقصود از «فرهنگ عمومی» چیست. با توجه به مشخص بودن مفهوم فرهنگ، باید مقصود از «عمومی» را تعیین کنیم. می‌توان به تعاریف موجود رجوع کرد یا به بررسی ویژگی‌های مفهومی «مفهوم عمومی» پرداخت. مفهوم عمومی تنها در تعبیر «فرهنگ عمومی» به کار نرفته است. تعبیر دیگری که مفهوم عمومی در آن به کار رفته است تعبیر افکار عمومی^۲ است که بررسی آن می‌تواند راهگشا باشد. همان طور که ژودیت لازار^۳ در کتاب افکار عمومی بیان کرده است، هر چند این اصطلاح در قرن هیجدهم پدید آمد، اما خود پدیده افکار عمومی بسیار زودتر از این در تاریخ به ثبت رسیده است. vox populi راهی بود که بیشترین شهروندان آتنی انتخاب می‌کردند. در روم، در زمان سلطنت ژولیوس سزار، در فوروم^۴ یعنی میدان عمومی شهر، رأی خانواده‌های طرفدار پاتریک که در قرن نخست مسیحی بر جهان حکومت می‌کردند، منعکس می‌شد. در طول قرون وسطی پدیده‌ای نزدیک به افکار عمومی در میان گروه‌های مذهبی، روشنفکران و اعضای نخبه سیاسی وجود داشت. کشمکش‌های مذهبی یا مبارزات برای کسب قدرت میان شاهزادگان مستلزم کوشش‌هایی جدی بود که از جانب رقیبان برای متقاعد ساختن مردم و جلب طرفداری آن‌ها صورت می‌گرفت. ظهور عصر جدید در ایتالیا، موجب پیدایش گروهی از نویسندگان و خبرنگارانی شد که شاهزادگان برای تقویت پایه‌های دولت‌های ملی خود به آن‌ها نیاز مبرمی داشتند. این قلم به دستان اغلب در نقش مشاور و دیپلمات یا حتی روزنامه‌نگارانی که در پخش نظرات ید طولایی داشتند، به کار گرفته می‌شدند.

1. Public culture

2. Public Opinion

ترجمه public opinion به افکار عمومی ترجمه دقیقی نیست و بهتر است آن را به عقیده یا دیدگاه عمومی ترجمه کرد. اما به جهت کاربرد فراوان تعبیر «افکار عمومی» ما نیز از آن استفاده کردیم.

3. Judith Lazar

4. forum

اختراع چاپ در قرن پانزدهم و پیدایش پروتستان‌ها در قرن شانزدهم دو رویدادی بودند که تعداد اشخاصی را که می‌توانستند روی نظر مردم دربارهٔ رخداد‌های مهم زمان خود تأثیر بگذارند، افزایش چشمگیری دادند. ابداع مفهوم افکار عمومی را به ژان ژاک روسو نسبت می‌دهند. روسو افکار عمومی را مقاومت در برابر تلاش‌هایی می‌داند که برای تغییر صورت می‌گیرد. ژاک نکر، وزیر دارایی لویی شانزدهم، در آستانهٔ انقلاب فرانسه، مفهوم افکار عمومی را در سراسر اروپا رواج داد. او می‌گفت: «افکار عمومی قدرت ناپیدایی است که بی‌گنج و بی‌محافظ و بی‌ارزش، برای شهر، برای دربار و حتی برای قصر پادشاهان قانون وضع می‌کند. افکار عمومی دادگاهی است که در آن، همهٔ مردانی که نگاه‌ها را به سوی خود برمی‌گردانند، الزام دارند حضور یابند و پاسخگو باشند: افکار عمومی در جایگاه خود، مثل اینکه بر تخت نشسته باشد جایزه می‌دهد، تاج بر سرها می‌گذارد، شهرت‌ها را افزایش یا کاهش می‌دهد،» اما برای نکر افکار عمومی نظر همهٔ شهروندان نبود. به عقیدهٔ او، افرادی که در شکل‌گیری افکار عمومی شرکت دارند کسانی هستند که فقط در شهرها زندگی می‌کنند، قادرند بخوانند، بنویسند و مرتب اخبار را دریافت دارند (لازار، 1994: 39 - 34).

صفت عمومی به ملت اشاره دارد و به معنای عام کلمه در برابر خصوصی¹ قرار می‌گیرد و به این معنا دری است که به روی همه باز است (همان: 55). اما اوزوف² معتقد است که تا سال 1835، عمومی هنوز در برابر خصوصی قرار نگرفته بود، بلکه در برابر واژه شخصی مطرح می‌شد (همان: 56).

در پژوهش‌های افکار عمومی با چهار مفهوم جمعی سروکار داریم: مفهوم عموم کلی که به همهٔ مردم اطلاق می‌شود. این مفهوم‌سازی از عموم به آلپورت تعلق دارد. عموم رأی‌دهندگان جمع دیگری است که به نام عموم از آن نام برده می‌شود. این

1. Private
2. M. Ozouf

رایج‌ترین تعریفی است که در جامعه‌های دموکراتیک از عموم وجود دارد. عموم هوشیار شامل افرادی است که فعالانه در ترکیب‌بندی و شکل‌دهی افکار عمومی شرکت دارند. این عبارت را آلموند¹ در مطالعه‌ای در باب سیاست خارجی به کار گرفت. بخش کوچکی از عموم هوشیار در دسته‌ای که می‌توان آن را عموم فعال نام داد، جای می‌گیرند. لیپمن² از شهروندان آگاه که بهتر از دیگران به امور عموم واقف بودند، سخن به میان آورده است (همان: 59 - 57).

در کنار مفهوم عمومی، دو مفهوم جمعی دیگر وجود دارد که بررسی آن‌ها به روشن شدن مفهوم عمومی کمک می‌کند. یکی مفهوم توده³ و دیگری مفهوم عامه⁴ یا مردم است. توده تجمعی را گویند که مکانی مشخص دارد و از ترکیب افراد با ذهنیت و احساس واحدی که تفاوت‌های فردی را نادیده می‌گیرد، تشکیل شده است. عموم برعکس توده، پراکنده‌تر و دایمی‌تر است و در اطراف موضوع و هدف واحدی گرد می‌آید. به عقیده بلومر⁵ عموم عنصر اساسی در تشکیلات سیاست دموکراتیک است. عامه گسترده‌تر است و از افراد ناشناسی تشکیل می‌شود که ممکن است به محیط‌های اجتماعی گوناگون تعلق داشته باشند. عامه از نظر جغرافیایی پراکنده‌اند، دارای سازمان اندکی هستند یا اصلاً سازمان نیافته‌اند و قادر نیستند به عمل واحدی دست بزنند. افرادی که جزء عامه هستند در جهت منافع شخصی خود گام برمی‌دارند، بدون آنکه کمترین توجهی به منافع جمعی داشته باشند (همان: 62 - 60). به این ترتیب می‌توان عامه را معادل مردم دانست. با این حال مردم در برابر طبقه یا طبقاتی از جامعه قرار دارند که به نوعی بر جامعه تسلط دارند و تأثیرگذارند. متأسفانه بیاناتی که در توضیح مفاهیم عمومی، عامه یا مردم و توده در منابع بیان می‌شود بسیار متفاوت و گاهی

1. G. Almond
2. W. Lippmann
3. Mass
4. Popular
5. H. Blumer

متناقض است. همچنین مبتنی بر دیدگاه‌های خاصی در مطالعات اجتماعی و فرهنگی است و با تغییر دیدگاه و ابنا بر دیدگاهی دیگر معنا و حوزه‌های کاربرد مفاهیم تغییر می‌کند. بنابراین، راه دیگری را پی می‌گیریم تا، با نظر به آنچه در همه این دیدگاه‌ها مقبول است و دربرگیرنده این مفاهیم، حدودی را تعیین کنیم. یکی از دلایل ابهام این مفاهیم در زبان فارسی و تحقیق و تفکر درباره فرهنگ و مسائل آن ترجمه‌های متفاوت و مختلف است. ما در این نوشتار عمومی را معادل public، عامه یا مردمی را معادل popular، و عامه‌پسند یا مردم‌پسند را معادل folklore، و توده را معادل mass قرار داده‌ایم. در این معادل‌سازی مفهوم مقابل عمومی، مفهوم خصوصی private؛ مفهوم مقابل عامه یا مردمی مفهوم highbrow به معنی دارای وسعت نظر و متفکر و دانشمند است. با این تعریف آنچه عمومی است، یعنی اختصاص به هیچ گروه و طبقه اجتماعی خاصی ندارد. آنچه مردمی یا عامه است، مربوط به طبقات تأثیرپذیر و معمولاً مصرف‌کننده و پیروی‌کننده در جامعه است و در مقابل آن‌ها حکومت، رهبران، متفکران و دیگر گروه‌های تأثیرگذار اجتماعی قرار می‌گیرند. در واقع با این تقسیم‌بندی به دنبال این هستیم که برای آن بخشی از فرهنگ هر جامعه که در همه افراد آن مشترک است و اختصاص به طبقه و گروه خاصی ندارد، عنوانی را بیابیم. براساس آنچه تاکنون بیان شد، مفهوم عمومی بهترین مفهوم برای این منظور است. برخی از محققان داخلی نیز همین معنا را از مفهوم عمومی در نظر دارند و بر اساس چنین معنایی فرهنگ عمومی را تعریف می‌کنند. برای نمونه تعریف فرهنگ عمومی در یکی از پژوهش‌های مهم داخل کشور چنین بیان شده است: «فرهنگ عمومی گسترده‌ترین و فراگیرترین باورها، نگرش‌ها، گرایش‌ها، ارزش‌ها، الگوها و عادات رفتاری یک جامعه است که بیشتر مردم در زندگی فردی و اجتماعی به کار می‌گیرند و اعتقادات و اخلاق و ملکات و روش‌های زندگی مردم را متجلی می‌سازند» (ادیان، 1387: 8).

در این تعریف مفهوم «عمومی» به «گسترده‌ترین و فراگیرترین» تعبیر شده است. به

بیان دیگر، آن بخشی از فرهنگ مورد نظر است که در جامعه و در میان افراد آن بسیار فراگیر و گسترده باشد. هر چند این تعریف تا حدودی مفهوم فرهنگ عمومی را مشخص می‌کند، اما نمی‌تواند برای سؤالاتی که معمولاً منشأ بروز تعاریف گوناگون برای فرهنگ عمومی بوده است، پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای فراهم آورد. مثلاً اینکه گسترده و فراگیر بودن در افراد جامعه تا چه تعدادی را شامل می‌شود؟ آیا منظور همه افراد جامعه است یا درصدی از افراد؟ اگر منظور درصد زیادی از افراد جامعه است، چه عددی می‌تواند این درصد را نشان دهد؟ همچنین تفاوت مفهوم فرهنگ با مفهوم فرهنگ عمومی در چیست؟ چرا که این تعریف با تغییراتی جزئی کمابیش برای فرهنگ نیز به کار می‌رود. فرهنگ عمومی مجموعه‌ای از صفات گروهی از انسان‌هاست که در همه آن‌ها مشترک است و یک جهان ممکن را محقق می‌کند. به عبارت دیگر، فرهنگ عمومی اشکالی از زندگی است که در میان همه افراد گروهی از انسان‌ها مشترک است. با این تعریف به راحتی می‌توان مفهوم فرهنگ عمومی و فرهنگ عامه یا مردم، فرهنگ توده، فرهنگ عامه‌پسند یا مردم‌پسند را تفکیک کرد. اگر گروه مورد مطالعه جامعه یا افراد ملت باشند، فرهنگ عمومی مجموعه صفاتی است که در میان همه افراد آن جامعه یا افراد یا ملت مشترک است. در حالی که فرهنگ عامه یا مردم، فرهنگ عامه‌پسند یا مردم‌پسند و فرهنگ توده چنین شمولی ندارند. از سوی دیگر نسبت بین فرهنگ عمومی و فرهنگ عامه یا مردم و فرهنگ توده، عموم و خصوص من‌وجه است و با فرهنگ عامه‌پسند یا مردم‌پسند در تباین.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این نوشتار با تحلیل فلسفی مفهوم «فرهنگ» تعریفی از آن ارائه شد که هم وضوح مفهوم و هم تمایز دایره مصادیق را داراست که تعدادی از ویژگی‌های این تعریف توضیح داده شد. در این تعریف با ابتنا بر مفهوم «جهان‌های ممکن» تمام

ویژگی‌ها و اموری که جزء فرهنگ است و تعاریف گوناگون بدان اشاره کرده‌اند، در قالب یک تعریف بیان شده است و تلقی روشنی از مفهوم فرهنگ پدید می‌آورد. همچنین با تحلیل مفهوم عمومی، تعریفی از آن بیان شد که ویژگی «عمومی بودن» به تعبیر فلسفی را در فرهنگ یادآوری می‌کند؛ یعنی وقتی در گروهی از انسان‌های مورد بررسی مجموعه‌ای از صفات وجود داشته باشد، آن مجموعه صفات در آن گروه «عمومی» گفته می‌شود. بنابراین، از نقدهایی که معمولاً بر «مفهوم عمومی» شده است، در امان است و دایرهٔ مصادیق مفهوم عمومی را به روشنی مشخص می‌کند و هرگونه ابهامی را مرتفع می‌سازد. همچنین مفهوم عمومی را از مفاهیم دیگری که معمولاً با آن خلط می‌شوند کاملاً متمایز می‌کند. مهم‌ترین آن‌ها مفهوم عامه است. تعبیری که معمولاً محققان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی از مفهوم عامه دارند، در مقابل مفهوم عمومی قرار می‌گیرد، یعنی چیزی که در میان همهٔ افراد یک گروه از انسان‌ها مشترک نیست.

منابع و مأخذ

- ادیبان، مهدی، 1387. «گردآوری و طبقه‌بندی مسائل فرهنگ عمومی کشور و اولویت‌بندی براساس نظر نخبگان فرهنگی»، شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- امین‌بیدختی، علی‌اکبر، پاییز 1386. «مفهوم شناسی و نگرشی بر ابعاد برنامه‌ریزی مهندسی فرهنگی»، نشریه دانشگاه اسلامی، سال یازدهم، ش 3.
- آشوری، داریوش، 1357. **تعریف و مفهوم فرهنگ**، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- بهار، مه‌ری، 1386. **مطالعات فرهنگی: اصول و مبانی**، تهران: سمت.
- حسینی بهشتی، سیدمحمدرضا، پاییز 1387. «تحول تاریخی مفاهیم»، نامه پژوهش فرهنگی، سال نهم، دوره سوم، ش سوم.
- حقیقی، اسماعیل، 1376. **الفبای فرهنگ**، تهران: پارسا.
- دوریته، ژان فرانسوا، 1383. «درباره منشأ فرهنگ»، ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر، نامه انسان‌شناسی، دوره اول، ش 5.
- روح‌الامینی، محمود، 1379. **زمینه فرهنگ‌شناسی**، تهران: عطار.
- ریشه، گی، 1387. **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نی.
- روزنامه کیهان، یکشنبه 18 بهمن 1377، ش 16440.
- لازار، ژودیت، 1386. **افکار عمومی**، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: نی.
- شریعتمداری، علی، 1366. **فلسفه، مکاتب فلسفی و مبادی علوم**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____، 1380. **جامعه و تعلیم و تربیت**، تهران: امیرکبیر.
- موحد، ضیاء، 1381. **منطق موجهات**، تهران: هرمس.

معنا و مفهوم فرهنگ عمومی در پرتو ... v 171

- عباس‌زادگان، مرتضی، 1376. **تعریف فرهنگ و فرهنگ عمومی**، دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی.
- علاقه‌بند، علی، 1381. **جامعه‌شناسی آموزش و پرورش**، تهران: روان.
- عیوضی، محمدرحیم، بهار 1387. «مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام»، نشریه **دانشگاه اسلامی**، سال دوازدهم، ش اول.
- گوهری‌پور، مرتضی، 1383. «اشکالات کواچین به منطق موجهات و پاسخ بدان‌ها»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- _____، پاییز 1378. «ابعاد مسئله معنا از دیدگاه فلسفی»، **نامه پژوهش فرهنگی**، سال نهم، دوره سوم، ش سوم.
- محسنی، منوچهر، 1374. **جامعه‌شناسی عمومی**، تهران: طهوری.
- _____، 1386. **بررسی در جامعه‌شناسی فرهنگی ایران**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، 1387. **آموزش فلسفه**، ج 1، چاپ و نشر بین‌الملل.
- ملک‌شاهی، حسن، 1367. **ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن‌سینا**، ج 2، تهران: سروش.
- نبوی، لطف‌اله، 1387. **مبانی منطق و روش‌شناسی**، تهران: مرکز نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.
- وثوقی، منصور و علی‌اکبر نیک‌خلق، 1370. **مبانی جامعه‌شناسی**، فردمند.
- هاک، سوزان، 1382. **فلسفه منطق**، ترجمه سید محمدعلی حجتی، تهران: طه.